

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بعد از روایات و تعرض به روایات، البته عرض کردم یک روایتی را در باب همین وعده گفتند که آن را نخواندیم. انشاء الله اگر بشود امروز می خوانیم.

و یواش یواش وارد بحث فقهی و کیفیت عمل اصحاب و طبعاً بالمناسبه عمل غیر اصحاب به این روایت.

عرض کنم که مرحوم استاد حالا گفتیم برای اینکه آقایان یک مبدأ به اصطلاح مراجعه ای برایشان باشد، همین مصباح الفقاهه استاد را عرض می کنم. در جلد یک، صفحه ۳۹۰.

سه صورت برای وعد ایشان بنا گذاشتند. آن ینشیء المتکلم ما التزمه بنفس، این عبارت بد چاپ شده، الجملة التي تلکم بها، اصله التي، نمی دانم چیست، لک علی کذا درهما او دینارا او ثوبا و نظیره صبیغ النذر و العهد، البته در نذر نظیرش هست چون در نذر لام و علی است.

دیروز به یک مناسبتی وارد بحث لام و علی شدیم. و عرض کردیم که شواهد عرف عربی مساعد است که لام و علی مفید ثبوت در ذمه است. این را دیروز توضیح دادیم دیگر تکرار نکنیم. و اگر بنا بشود ازش بخواهیم جعل و بأس در بیاوریم، این به اصطلاح حالا بعضی این را لازم گرفتند، ما مدلول درجه دو گرفتیم، نه اینکه لازمش بشود.

کقولک لله علی ان افعل کذا، بعد ایشان می فرمایند و لا ریب ان مثل هذه الجمل انشائية محضة، البته این جمل ممکن است اخباری هم باشد. مثلاً می گوید تو از من اینقدر می خواهی، لک علی کذا، این خبر است دیگر، این جای بحث نیست و ثابت است.

بعد مراد ایشان جمل انشائية محضة، این صورت که انشاء، فلا تتصدق بالصدق و لا بالكذب بالمعنی المتعارف؛ چون بناست که صدق و کذب در جمله خبریه باشد و عرض کردم مرحوم شیخ قدس الله نفسه، راجع به حقیقت صدق و کذب صحبت فرمودند در اینجا در مکاسب. مرحوم استاد هم صحبت نکردند. لکن شیخ در این بحث، در بحث وعد یک نیم سطری دارد، یک سطری دارد، اشاره است به این که مال خود ایشان هم نیست، مال مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاءست؛ لذا قول دادیم ما در این مسئله وارد بشویم انشاء الله تعالی، به همین مناسبتی که شیخ در اینجا و الا اصولاً مرحوم شیخ تفسیر صدق و کذب نیاوردند.

ایشان می گوید بالمعنی المتعارف، چون شاید نظرشان بمعنی المتعارف در اینجا به معنای خبریه است، بل الصدق و الکذب فی ذلک بمعنا الوفا بهذا الالتزام و عدم وفا به؛ این را انشاء الله بعد هم ایشان خواهد گفت در مسئله خلف وعد، اشکال خواهد کرد.

این چون بعد من می خواهم بگویم اشکال را، الان اینجا گفتم در بعد که می خواهم بگویم یادآوری بکنیم که این ذیل این عبارت هم اشکال دارد.

الثالث، این لا تتصف بالصدق و الکذب اجمال انشائیة آن هم قابل اتصاف است، عرض کردیم، ان شاء الله این را بعد توضیح می دهیم، صدق و کذب اساسا به معنای مطابقت و لا مطابقت نیست، صورت، صدق مطابقت است، ولكن این مطابقت و عدم مطابقت و لا مطابقت مواردش مختلف است. گاهی اوقات مدلول لفظی است، گاهی اوقات مدلول سیاقی است، گاهی اوقات حال است، گاهی لوازم کلام است، گاهی اوقات خود ماده است. این که دارد ان المنافقین قالوا نشهد انک رسول الله، این که خداوند می گوید والله یعلم، این چون شهادت، کلمه شهید، انا اشهد بذلك، این معنایش این است که شما دارید از ما فی القلب تان اخبار می کنید. کذب این به خاطر این است. الله یعلم، این که منافقین کاذب هستند، یعنی اینکه می گوید نشهد یعنی ما داریم در ما فی القلب، این دروغ می گویند، این ما فی القلبشان نیست، و الا مطلبشان درست است. رسول الله (ص) که درست است، خود مطلب درست است. روشن شد چه می خواهم بگویم؟ این را انشاء الله بعد چون حالا خیلی اشاره اجمالی کردیم که رویش فکر بکنید. این صدق و کذب ممکن است به لحاظهای مختلف، تصویر بشود. مثلا اینجا کذبی که منافقین دارند به خاطر ماده نشهد. اما اذا کان، اذا جاءک المنافقین قالوا مثلا انت رسول الله، مثلا، یا نقول، نقول بالستنا انک، خب این که کذب نیست راست است، به زبان می گوید، نقول انک، لکن گفت نشهد، این شهادت چون معنایش اخبار عن ما فی الباطن است و در قلب اینها این مطلب نیست، این کذب است. انشاء الله تعالی این یادتان باشد این بعد از اینکه این بحث تمام شد، تفصیل صدق و کذب را عرض کنم و معیارهایش را.

س: یعنی می خواهید بفرمایید صدق و کذب آن انشاء را هم می گیرد؟

ج: بله، خب اما نه به لحاظ مدلول لفظی

س: شیخ ظاهرا خلاف این را در مکاسب دارند

ج: نه ندارد اینجا شیخ، نقل می کند شبیه این را از مرحوم شیخ جعفر... می گوید به لوازمش. مثلا می گوید ای کاش در جیب من یک تومان بود. حالا نگاه می کنیم تو جیبش مثلا ده هزار تومان هست. می گویم این دروغ می گوید، ای کاش دروغی می گوید. این واقعی

نیست. واقعی بودن و نبودن، صدق و کذب به لحاظ خود خبر نیست؛ چون در انشاء خود خبر لحاظ، به اصطلاح خود کلام لحاظ نمی شود.

چون صدق و کذب جهات مختلف دارد، اشتباهش این است. گاهی دلالت سیاقی دارد، گاهی دلالت دیگر دارد. گاهی خود ماده دارای یک معنایی است و آن کلام اگر آن ماده نباشد کذب نیست، اما با آن ماده کذب است. حالا انشاء الله بعد چون عرض کردم. و عرض کردم در این آقایانی که من دیدم، این دو سه نفری که من دیدم مرحوم آقای ایروانی هم اول بحثشان ایشان هم اشاره می کند که مرحوم شیخ معیار صدق و کذب نداشته، ایشان وارد بحث معیار می شوند. ما بحث معیار را اول نگفتیم، چون شیخ در اینجا در همین بحث خلف وعد، یک اشاره مائی کرد اینجا گذاشتیم. انشاء الله تعالی.

الثالث ان يخبر المتكلم عن الوفاء بامر المستقبل كقوله اجيئك غذا او اعطيك درهما بعد ساعه، او ادعوك وهذه جملة خبرية بالحمل الشائع، چون اخبار از آینده است، و لكنها مخبرة عن امور مستقبلة، البته بعضی مستقبلا خواندند. كسائر الجمل الخبرية الحاكية عن الحوادث الاتية، كالخبر عن قدوم المسافر غدا وعن نزول الضيف يوم الجمعة، وعن وقوع الحرب فلان، فلا شبهة في اتصاف هذا القسم من الوعد بالصدق والكذب، فانها.

اینجا بعد اشاره می کنیم به حضرت استاد می گوئیم که ایشان رفتند دنبال صدق و کذب. در کدام از وصف، صدق و کذب صدق می کند در یکی نمی کند.

فانها عبارة عن موافقة الخبر للواقع، این نیست، صدق فقط موافقة الخبر للواقع نیست. المطابقة ولا مطابقة؛ این حقیقتش این است. س: فرقشان چیست؟

ج: خبر می دهد، دنبال خبر نمی خواهیم برویم، اصلا عکس هم هست، تصویر هم هست، راه رفتن انسان، یک انسانی است سالم است مثل آدمهای شل راه می رود، می گوئیم دروغ می گوید. نه اینکه دروغ می گوید عملش دروغ است. کذب مطابقة لا مطابقة است. هر چه که در آن نحوه حکایت باشد به نحوی از انحاء اگر این حکایت درست باشد، مطابقة است، اگر نه مطابقت موافقت خبر مطرح نیست.

و اما حرمة الكذب هنا فان تتجزأ يتوقف على عدم احراز تحقق المخبر به في ظرفه، فيكون النهي حينئذ منجزا، اما اینکه این کذب کی خواهد بود، اگر در آن ساعت پنج که گفته نرود.

و اما لو احرز حین الاخبار تحقق الوفاء بوعده فی ظرفه ولكن بداله أو حصل له المانع من باب الاتفاق و أصبح مسلوب الاختيار عن الاتمام و الانهاء، نه مسلوب الاختيار نه، اختیار ساعت پنج هم شده می تواند برود نمی خواهد برود، پنج و ربع می رود. تعجب است از استاد چرا ایشان این قدر فرض های عجیب و غریب فرمودند.

لم تكن الحرمة منجزة و ان كان اخباره هذا فی الواقع كذبا؛ این اخبار کذب است. نه این اخبار کذب نیست. این تمام اشکال در آنجا هم اشکال کردیم، اینجا هم اشکال می کنیم. بعد هم بر استاد... باز هم چون بعد می آید.

و اما حکم المقام من حيث خلف الوعد، فسیأتی التکلم علیه.

بعد یک مطلب دیگر دارد، و قد ظهر من مطاوی ما ذکرناه ان الاخبار اذا كان عن الامور المستقبله كان صدق الخبر و کذبه منوطین بتحقیق المخبر به فی ظرفه، حالا ما عبارت ایشان را می خوانیم، قبول هم نداریم خیلی طولانی شد، برای آقایان هم زحمت می دهیم. علی نحو الشرط المتأخر وعدم، و علیه فاذا كان عازما علی الوفاء بوعده حین الاخبار، صبح که می گوید ساعت پنج می آیم، بنا داشت. فهل يجب علیه البقاء علی عزمه، روی همین عزمش بماند، ما لم یطراً علیه العجز صونا لكلامه عن الانتصاف بالكذب، چون اگر از عزمش برگشت و نیامد، آن وقت کلامش کذب می شود.

او لایجب علیه ذلك، الظاهر هو الثانی، که واجب نیست. فانه لا دلیل علی وجوب الاتمام العزم و علی حرمة العدول عنه، لکی لا يتصف كلامه السابق، یعنی ما دلیل داریم که انسان صحبتش کذب نباشد، اما کاری بکند که صحبت سابقش هم کذب نشود. ایشان می گوید این دلیل برایش نداریم. و نظیر ذلك الاخبار عن عزمه علی ایجاد فعل فی الخارج کارادة السفر، مثلا اگر گفت من می خواهم بروم سفر، آیا باید باقی باشد به اراده سفر، خب برگشت، و لم يتوهم احد وجوب البقاء علی عزمه السابق لئلا يتصف كلامه بالكذب علی نحو الشرط المتأخر، یعنی تا ترک نکرده به آن کذب نمی گویند، وقتی که نیامد.

و اما الادلة الناهية عن الكذب فهي مختصة بالكذب الفعلي، فلا تشمل غيره، پس اشکال آقای خوبی که چند دفعه هم عرض کردم در خلال بحثها، روایات کذب آنجاهایی را می گیرد که مسئله به اصطلاح کلام، خودش کذب باشد. صبح که گفته حتی فرض کنید بنا داشته ساعت پنج بیاید، ساعت پنج شده می داند ساعت پنج است، می داند صبح هم گفته، نمی رود عمدا نمی رود. اینجا گفتند حرام است، چون اگر عمدا نرفت کلام سابق کذب می شود، به قول ایشان به نحو شرط متأخر. خیلی عجیب است مرحوم استاد وارد این بحث شدند. چندبار هم تکرار کردند.

عرض کردیم در اول بحث تماش منشاءش یک نکته است. آن یک نکته این است که مسئله خلف وعد را شیخ در ذیل کذب آورده است. تمام مشکل اینجاست. اگر مرحوم شیخ خلف وعد را جدا می آورد از کذب دیگر این مشکلات پیدا نمی شد. استاد رفتند این کذب صدق می کند، صدق نمی کند، این تحقیق، ما اصلاً کاری به کذب نداریم، تعجب است از ایشان. اصلاً چرا ما دنبال کذب برویم؟ جواب این دو صفحه ایشان.

اصلاً ما چرا دنبال کذب برویم؟ من عرض کردم در روایات این طور است، اذا حدثهم فلم یکذبهم و اذا وعدهم فلم... اصلاً در روایات صراحته خلف وعد در مقابل کذب آمده است. صراحته خب با صراحت که دیگر نمی شود بگوید... بگویم همچنان که کذب حرام است خلف وعد هم فی نفسه حرام است. چرا از این راهها پیش برویم؟ شرط متأخر و مثلاً اتصاف کلام سابق به کذب و... دقت کنید، خواندم روایت را. خیلی عجیب است از ایشان قدس الله.

به نظر من به ذهن این حقیر سراپا تقصیر مشکل کتاب مکاسب شیخ می دانیم. چون در مکاسب شیخ خلف وعد را در ضمن کذب آورده، ایشان رفتند دنبال کذب. و این باید توی اخبار باشد و چنین باشد، و مراد از کذب آن است که کذب است نه اینکه شما یک کاری بکنید کذب بشود به نحو شرط متأخر. معلوم شد تمام این بحثها به نظر ما از بحث خارج است.

ما صنعه امثال غزالی، غزالی آمد خلف وعد را یکی گرفت، کذب را یکی گرفت. این هو الاوفق بالاعتبار. در احیاء العلوم آن را یکی گرفت، این را یکی گرفت. چرا اصلاً دنبال کذب و اخبار و انشاء و نمی دانم صدق، اصلاً تمام این بحثهایی که ایشان فرمودند
س: نسبتشان عموم من وجه است دیگر

ج: خب باشد، مؤید بیشتر مطلب است، خیلی خب حالا مادام نسبتشان عموم و خصوص

اصلاً باید گفت دو تا نسبت است، اصلاً بحث نسبت نباید بسنجیم بینشان. آن یک چیزی دیگری است این یک چیز دیگری.

س: شاید مکاسب نمی توانسته از خلف وعد مکاسب باشد، منبع درآمد باشد

ج: خلف وعد؟ این قدر خلف وعد درآمد دارند

به هر حال ایشان روشن شد آقا مطلب؟ پس این دو صفحه ای که ایشان فرمودند و بعضی تصویرهایشان هم محل کلام بود، آن یک صفحه اخیری که فرمودند هی اشکال صدق و کذب و شرط متأخر و... اصلاً تمام این بحثها به نظر من وقت شما را گرفتیم، برای اینکه

.....
نشان داده بشود که این بحثها هیچ کدامش جنبه علمی ندارد. خلف وعد حتی اگر مصداقا در خارج مثل حق باشد، بعضی از موارد خلف وعد، اما قطعاً خلف وعد همینطور که مرحوم ایروانی هم دارد که اصلاً خلف وعد غیر از کذب است. راست است، آن چیز دیگری است، آن چیز دیگری

س: مبنا است دیگر آقا، ظاهر آقای خویی این است که این جوری نیست. اگر می خواهد خلف وعد خلاصه خلف وعد باشد باید

انشعاب

ج: از قول شیخ باشد،

س: بله

ج: روایت که این نیست که.

س: ظاهر مبنا این است دیگر

ج: می دانم، من فهمیدم که خواندم دیگر حالا

نه مراد ما بحثمان این است که حالا می خواهیم اختیار بکنیم می شود این را قبول کرد؟ خب نمی شود قبول کرد.

س: مشکلش تفکیک نیست

ج: نه، مادام خود لسان دلیل جدا کرده، تصریح دارد، حدّثهم فلم یکنذبهم، و عهدهم فلم یخلفهم، تصریح دارد که این دو تاست دیگر.

این که تصریح است دیگر.

خب چه داعی داریم ما خلف وعد را ارجاع بدهیم به کذب به نحو شرط متأخر، بعد هم بگوییم ادله آن را نمی گیرد. خب چه داعی

داریم بر این نکته؟ اصلاً نکته فنی اش چیست؟ کذب حرام است، فرض کنید به اینکه خلف وعد هم حرام است. این به نحو شرط متأخر،

حالا شرط متأخر چون در موضوعات است قبول بکنیم، و حرف هایی مثلاً برویم دنبال این حرف ها. اصلاً نباید این راه را باز کرد.

ما نباید مسئله وعد و خلف وعد را بکشیم به مسئله کذب و صدق. ربطی به آن ندارد. اصلاً ماهیتاً ربطی به هم ندارد. ایشان می خواهد

ارجاعش بدهد، مجبور شده از راه شرط متأخر. بگوید شما اگر عمل نکردید آن کلامی که صبیح گفتید دروغ می شود. و ادله دروغ اینجا را

نمی گیرد. ما اصلاً از راه ادله دروغ نیامدیم، ما از راه ادله خلف وعد که مخصوصاً در روایات خلف وعد، من تعجب می کنم ایشان به نظرم

روایت را نخوانده، چون اشاره کردند، هیچی هم از روایت نیاوردند، اشاره کردند. در روایات تصریح شده به فصل بین کذب و بین خلف وعد. بعد هم ایشان وارد خلف وعد شدند، صفحه بعدی شان قد عرفت...

س: در قرآن داریم گاهی وعده با صدق ۱۵:۳۵ وعد الصدق

ج: خب آن، اشکال ندارد، عرض کردم صدق و کذب متصل به خبر نمی شود، عکس صادق است، این عکس کاذب است. این ساختمان درست است، صادق است، صدق و کذب به وعد هم می خورد. اگر شما وعدتان را انجام دادید می شود صادق، انجام ندادید می شود خلف، می شود کاذب.

س: دو تا عقوبت دارد؟

ج: نه به خاطر، وعدی راکه شما خلف می کنید می گویند وعد مکذوب. این نه اینکه دو تا عقوبت پیدا می کند. این دو تا نیست. این یک حکم است، آن یک حکم است.

بعد ایشان می فرمایند و اما المراد من خلف الوعد فهو نقض ما التزم به، این البته ایشان تعبیر به نقض کردند، بعد هم ترک ما وعده، و عدم انهاء و اتمامه، نمی دانم حالا ایشان. مراد از خلف وعد این است که انجام ندهد دیگر.

نقض عرض کردم دیروز به مناسبتی در بحث اصول عرض کردم نقض به معنای ترک نیست. لا تنقض اليقين بالشك، به معنای زوال نیست. نقض به معنای زوال نیست. نقض به معنای شل کردن است. مثلاً یک ریسمانی را نقضت الحبل، مرحوم شیخ در رسائل دارد، نقضت الحبل، یک ریسمان که سفت است، اگر شما باز کنید نخ نخ بشود، آن وقت شل می شود، قابل از بین بردن است راحت. آن است اصطلاحاً.

حقیقت خلف وعد نقض نیست. البته احتمالاً مقرر گذاشته این بعید است اشکال به استاد وارد باشد.

حقیقت خلف وعد طبق آن که وعده کرده انجام ندهد، ترکش است. وعده کرده ساعت پنج بیاید، نیامد. این یک کلمه است، این خیلی مشکل نیست. عدم انهاء. بله.

فهل هذا حرام ام لا؟ قد يقال بالحرمة بدعوى انه من افراد الكذب فيكون مشمولاً لعموم ما دل على حرمة، ولكنها دعوى جزافية فان ما دل على حرمة الكذب يختص بالكذب الفعلی الابتدائی فلا يشمل الكذب فى مرحلة البقاء و ان شئت قلت: المحرم انما هو ایجاد

الكلام الكاذب لا ایجاد صفة الكذب فی كلام سابق؛ همان مطلب سابق را تکرار فرمودند. و الكلام هو الكلام. به قول ایشان مبنای ایشان است. این مبنا را قبول نداریم.

بعد یک مطلب دیگری ایشان یک نظیر ذلک فرمودند، یک پنج شش سطر است نمی خوانم؛ چون هم عبارتش واضح نیست و هم مشکل دیگری دارد.

و كذلك فی المقام، چیزهایی که مربوط به ما نحن فيه نیست، این مقداری که خواندیم خودش طولانی شد. بله، فان ما دل علی حرمة الكذب مختص بالكذب الابتدائی الفعلی المعنون بعنوان الكذب حين صدوره من التمكن، اما اذا وجد كلام فی الخارج وهو غير متصف بالكذب ولكن عرض له ما الحقه بالكذب بعد ذلك فلا يكون حراما، لانصراف ما دل علی حرمة الكذب؛ این درست است این مطلب ایشان. این مطلب ایشان درست است. اشکال چیز دیگری است. ما دنبال حرمت کذب نیستیم، دنبال حرمت خلف وعد هستیم. این اشکال ایشان درست است. راست است، عنوان کذب این عملی را من انجام دادم که کلام سابق من کذب بشود. روایات کذب این را نمی گیرد. این مطلب درست است. روایات کذب نمی گیرد، روایات خلف وعد می گیرد. نیآورده کذب. این که ایشان می فرمایند لا يكون حراما، به عنوان کذب راست است. حرف ایشان درست است.

و ان صدق علیه مفهوم الكذب حقيقة من حيث مخالفة المتكلم لوعده و عدم جریه، نه این معلوم نیست، صدق حقیقی اش حتی عرفی اش هم روشن نیست.

ولذا يطلق علیه وعد كاذب، این وعد كاذب و وعد مكذوب به آن، كما يطلق

وقد استدل علی حرمة مخالفة الوعد علی وجه الاطلاق بالاخبار الكثيرة، که ما خواندیم.

الدالة علی وجوب الوفاء به؛ این درست است. می گویم چون مرحوم شیخ اینجا آورده، ایشان خیال کردند نکته این است.

اقول الروایات الواردة فی هذا المقام كثيرة جدا و كلها ظاهرة فی وجوب الوفاء؛ یک روایت بود که در جعفریات، لا ابالی که مفهومش واضح نبود.

بالوعد و حرمة مخالفته و لم نجد منها ما يكون ظاهرا فی الاستحباب، ولكن خلف الوعد حيث كان يعم به البلوى، اینجا درست است از بحث، عنوان کذب را رها باید کرد عنوان خلف وعد.

لجميع، ولذا شاید مراد استاد مراد ایشان این است که اگر از راه عنوان حرمت کذب باشد، صدق نمی‌کند. حرمت خلف وعد باشد بله، لکن حرمت خلف وعد ثابت نیست. باید اینجوری معنا بکنیم عبارت ایشان را.

فلو كان حراما لاشتهر بين الفقهاء كاشتہار سائر المحرمات بينهم مع ما عرفت من كثرة الروايات في ذلك وكونها بمرأى منهم و مسمع، و مع ذلك كله فقد افتوا باستحباب الوفاء به و كراهة مخالفتہ حتى المحدثين منهم كصاحبی الوسائل و المستدرک؛ اشكال کردند در وسائل، اول عنوان باب استحباب است، آخرش فی ۴۴: ۲۰ ما يدل على وجوب الوفاء؛ راست است عبارت وسائل مشکل دارد. مستدرک هم که عین وسائل است، نکته‌ای ندارد.

مع جمودهم على، لکن غیرهما عن مرحوم مجلسی که صریح در حرمت است. مگر اینکه مجلسی مرادش وعد و عهد با هم باشد. و ذلك يدلنا على انهم اطلعوا في هذه الروايات على قرينه الاستحباب فاعرضوا عن ظاهرها؛ آن اختلاف اساسی ما با آقایان همین نکته تعبد و تعقل است. غالبا از زمان، مخصوصا در زمان ما، از جواهر و اینها این مشهور است و عمل بکنید به مشهور، تعبدا.

ما حرفمان این است که اولاً باید ببینیم مشهور هست یا نیست. متأسفانه باید اعلام بکنیم خیلی جاها ادعای شهرت شده و نیست، تحقق نشده، شهرت ندارد. ثانیاً علی تقدیر اینکه شهری باشد رمزش را پیدا بکنیم. راز و رمز دارد. اصولاً شأن فقهای ما نبوده که حتی یک روایت، فضلا عن روایات کثیره باشد دلالت بر حرمت بکند، مع ذلك فتوا به کراهت بدهند. یا وجوب به وفاء باشد به منزله استحباب مثلاً. این حتما نکته‌ای بوده است. بله، اگر خیلی فحص کردیم و به نکته‌ای نرسیدیم، دیگر ممکن است کسی بگوید به هر حال من چون نمی‌توانم بدون نکته قبول بکنم و فهم مشهور هم این بوده، نهایش احتیاط و جویی بشود. والا نمی‌توانیم فتوا، چون متعبد به فهم مشهور که نیستیم. خب نمی‌شود متعبد بشویم. اگر ظواهر روایات این طور است، بله، ...

ولكن حققنا في علم الاصول ان اعراض المشهور عن العمل بالرواية الصحيحة لا يوجب وهنها؛ به نظرم باز خلطی شده، ما دو بحث مشهور داریم؛ چند دفعه عرض کردم. یکی در مرحله حجیت و سند، این همان است که گفتند اعراض مشهور، کاسر است به اصطلاح. اگر روایت صحیح باشد. و توضیحاتش را کافی عرض کردیم. این در فقه اسلامی توی حنفی‌ها، شافعی‌ه، نیست. این که شهرت فتوا، فتوای به یک روایت ضعیف یا شهرت اعراض از یک روایت صحیح کاسر باشد، این توی فتاوای عامه توی اصول عامه نیست. توی اصول ما هم بعد از علامه آمده است. به خاطر اینکه دیدند خیلی از روایات صحیح است طبق معیار علامه. قدما عمل نکردند. از این راه وارد شدند. یعنی از قرن هشتم به بعد. این راجع به کبرا اجمالا.

راجع به صغری هم مشکل زیاد دارد، خیلی از مواردش تحقق پیدا نکرده است.

ایشان، این راجع به بخش سند. اینجا اگر کسی بگوید شهرت به لحاظ دلالت است، نه سند. یعنی می خواهد بگوید این روایات دلالت بر وجوب دارد؛ چون مشهور آوردند روایت را. و لکن اصحاب استحباب فهمیدند. بگوئیم اعراض اصحاب از این دلالت موجب وهن است. و این خودش روشن نیست.

كما ان عملهم بالرواية الضعيفة لا يوجب اعتبارها الا اذا رجع اعراضهم الى تضعيف الرواية و رجوع عملهم الى توثيقها؛ حالا این مراد ایشان هم دقیقا چیست، الان روشن نیست.

اذن لا وجه لرفع اليد عن ظهور الروایات المذكورة على كثرتها و حملها على الاستحباب، راست است این. و فوقش این است که ما یا بر می گردیم سری را برای این در کلمات قدما اگر مشهور باشد پیدا می کنیم، یا اگر سری پیدا نکردیم آخرش بر می گردیم به احتیاط و جویی. ولكن الذي يسهل الخطب ان السيرة القطعی بین المشرعة قائمة، عرض کردم من ما یک سیره بین مشرعه داریم، یک سیره عقلایی داریم، عادتا این جور است، من حالا تعبیر عادتا می کنم حالا، سیره مشرعه را غالبا باید در جایی حجت بدانیم که موثر در فتوا باشد نه متأثر از فتوا. متأسفانه سیره شرعیه غالبا متأثر از فتواست. یعنی مثلا فرض کنید من باب مثال یک فتوایی باشد که مثلا مخالفت و عد حرام است، مثلا دو تا استاد، دو تا فقیه پشت سر هم بگویند، یواش یواش بین طائفه راه می افتد که این وعدش، وفاء به وعد واجب است. این سیره مشرعه اگر متأثر از فتوا باشد، ارزش علمی اش کم است. اگر موثر در فتوا باشد چرا.

تشخیص این دو تا خیلی مشکل است. در سیره عقلایی این بحث دیگر نمی آید؛ چون احتمال اینکه سیره عقلایی متأثر باشد نیست. ممکن است موثر باشد. یک امری مثلا حجیت خبر واحد بین عقلا باشد من باب مثال، و شارع هم آن را رد نکرده که می گوئیم عدم ردع کافی است. آن وقت آن سیره حجت می شود.

پس سیره مشرعه با سیره عقلا فرقی به نظرم روشن شد برایتان. در سیره مشرعه همیشه شما یک مشکل دارید. آن مشکل باید حل بشود. و آن مشکل این است که آیا شما به اصطلاح باید ببینیم آن سیره متأثر به فتواست، مثلا مشرعه در یک زمانی فرض کنید سیگار نمی کشند توی ماه رمضان، بعد معلوم شد شروع کردن کراهت دارد و ثابت نیست و کشیدند، این سیره متأثر از فتواست. این نمی تواند خیلی کارگزار در فقه باشد.

س: اگر قهقراء رفتیم و خورد به معصوم (ع) چه؟

ج: باید این سیره اگر قهقرا رفتیم و خورد به معصوم (ع) هم می شود موثر در فتوا. چون آن کبرایش را گفتیم، شما صغرایش را فرمودید. خوب شد دیگر.

روشن شد آقا؟ پس در سیره متشرعه همیشه با این مشکل روبرو هستیم که ببینیم متأثر از فتواست یا موثر در فتواست. اینجا الان مشکل است چون در قهقرا که می رویم مثلا در کلمات شیخ طوسی و دیگران مسئله خلف وعد نیامده، این یک مشکلی دارد. اتصال سیره را مشکل می کند.

س: غرض متأثریتش را

ج: هان بیشتر متأثر

و عدم معامله ممن اخلف بوعده معامله الفساق؛ این دومی که ملزوم آن است، یعنی لازم و ملزوم آن است خب. اگر حرمت خلف وعد ثابت نشد، خب فاسق هم نمی شود.

و لم نعهد من اعظم الاصحاب ان ينكروا على مخالفة الوعد كانكارهم على مخالفة الواجب و ارتكاب الحرام؛ خب این نه، آن آقایان بزرگواری که قائل به حرمت مثل مرحوم شیخ فرض کنید مجلسی یا دیگران می گویند یک کسی از دوستان من مراجعه نکردم، کافی ابوصلاح حلبی ایشان گفته يجب الوفاء بالوعد؛ خب این اگر باشد، آن آقایان هم مثل همین می دانند.

فهذه السيرة القطعية تكون قرينة على حمل الاخبار المذكورة على استحباب... نعم الوفاء به و الجری على طبقه من مهمات الجهات الاخلاقية، بل ربما... و مع ذلك دیگر بقیه اش را خود آقایان مراجعه کنند. مع ذلك كله فرغ اليد عن ظهور الروایات و حملها على الاستحباب يحتاج الى الجرأة، چون دیدند روایاتش زیاد است حالا ما کأنما خواندیم ایشان ننوشته، و الاوفق بالاحتياط، البته دیگر تعبیر نکردند که وجوبی یا استحبابی، هو الوفاء بالوعد. این راجع به سیره و راجع به روایت.

س: سیاقش متن وجوبی است دیگر

ج: بله شاید مثلا، چون يحتاج الى الجرأة دارد آخر

و قد يستدل، خود ایشان جرأتشان خوب است ماشاء الله. و قد يستدل على الحرمة ايضا بقوله تعالى لم تقولون ما لا تفعلون، کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون، حيث قيل، کبر ان تعدوا من انفسکم، تعدوا بخوانید، ما لا تفون به کبر مقتا عند الله و قد استشهد الامام

.....
علیه السلام بهذه الایه؛ دو تا ما روایت داریم که ائمه (ع) به این آیه تمسک کردند. یکی در عهد مالک اشتر، امیر المومنین (ع) به این آیه تمسک کرده به مالک در خطابشان به مالک. یکی هم توی آن روایتی که از امام صادق (ع) ظاهرًا همین تازگی هم خواندیم، همین دوسه روز پیش، که سندش الان توی ذهنم نیست، یعنی آن راوی اخیرش توی ذهنم نیست. لکن توی ذهنم هست که روایتش بد نبود.

علی ای حال یک وقتی فکر می‌کنم ما هم درس ایشان بودیم غیر از نحوی که ۲۸:۴۸ می‌کردند، به نظرم حالا نمی‌توانم بگویم چون مال ۳۷-۳۸ شاید ۴۰ سال قبل است. ایشان عهد مالک را هم اشکال می‌کردند سندا می‌گفتند ثابت نیست. لکن نه، شواهد بر قبول عهد مالک خیلی زیاد است. این کم لطفی است انصافا.

علی ای حال بعضی‌ها داریم اصلا کل نهج البلاغه گفتند مرسل است و قابل اعتماد نیست. اما فکر می‌کنم یک وقتی من درس از ایشان شنیدم که فکر می‌کنم حالا نمی‌توانم فعلا به اصطلاح دقیقا بگویم، که خصوص عهد مالک را هم یا در کتاب‌هایشان یک جایی نوشتند، که خصوص عهد مالک را هم ایشان اشکال می‌کردند که سندش ثابت نیست.

عرض کردم عهد مالک سندهای دیگر هم دارد غیر از خود کتاب مالک در کتاب نجاشی دارد. اسانید دیگر هم دارد، بد نیست می‌شود اثباتش کرد.

وفیه، بعد استشکال ایشان، ان الایه اجنبیه عن حرمة مخالفة الوعد فانها راجعة الى ذم القول بغير العمل، ایشان می‌گویند آیه مضمونش، مضمون کیف تأمرون الناس بالبر و تنسون انفسکم؛ این لم تقولون یعنی به مردم یک چیزی بگویند، خودتان انجام ندهید.

و موردها احد الامرین علی سبیل مانعة الخلو ان يتكلم الانسان بالا قایل الکاذبه، بان یخبر عن اشياء مع علمه بکذبها؛ این هم گفته شده در تفسیر آیه، که این آیه ناظر به کذب است. سابقا هم عرض کردیم.

فان هذا حرام بضرورة الاسلام كما تقدم؛ البته ان هذا حرام بضرورة الاسلام كما تقدم، چون خود ایشان گذشت که از ادله در نمی‌آید کذب جزو کبائر است. خب حضرت استاد این کبر مقتا است، اگر گفت کبر مقتا و کذب را هم که قبول کردیم، پس با این عبارت دوسه صفحه‌ای قبل ایشان نمی‌سازد. پس شما قبول می‌کنید جزو کبرا هم هست.

الثانی موارد الامر بالمعروف و النهی عن المنکر بان يأمر الناس بالمعروف و یرکبه هو، و ینها هم عن المنکر و یرتکبه، وهذا هو الظاهر من الایه و من الطبرسی، ایشان اهل این تفرش بودند، طبرسی معرب تفرش است. و من الطبرسی فی، و عن الطبرسی شاید باشد، و علیه فالشأن الایه، شأن قوله تعالى أأأمرون الناس بالبر و تنسون انفسکم وهذا ایضا حرام بالضرورة، بل هو اقوی من الامر بالمنکر و النهی عن

المعروف بالقول لكونه ترويجا للباطل بالعمل، ومن البديهی ان تأثیره فی الترویج اقوی من تأثیر قول فیه؛ خب باید اثبات کبیره بودنش هم بشود که خب مشکلات برای ایشان شاید بوجود بیاید.

و اما الوعد یعنی برای اینکه ایشان مشکل کردند و الا خودشان مطلق گناه را حرام می دانند. بعد هم متعرض وعید شدند چون تا اینجا بحث درباره وعد بود، متعرض وعید شدند و وعید یعنی این که انسان مثلا می گوید بعد از ظهر برود مثلا گوشت را می برم، می گوید بلکه مستحب است عمل نکند. و الوعد لازم نیست عمل کردن. وعد در امر خیر است، وعید در امر شر است. در امر شر لازم نیست اما در امر خیر ایشان احتیاط وجوبی کردند در آخر که باید انجام بدهند.

این خلاصه کلامی که تا اینجا از ایشان خواندیم. یک مقدار از اهل سنت هم متعرض شدیم. اضافه بر آن مقداری که متعرض شدیم از اهل سنت، بعضی مطالب دیگر هم بیاوریم تا بعد آن جمع بندی که به اصطلاح محل مطلوب ماست بله خواننده بشود.

یک مقداری خواندیم از کتب اهل سنت، بله، در اینجا در این کتابی که من الان می خوانم تفسیر قرطبی جلد ۱۲، صفحه ۱۱۵، در ذیل اسماعیل صادق الوعد، بله، ایشان مسئله را اینجور فرمودند: من هذا الباب قوله صلى الله عليه و آله و سلم، آله را من می گویم، العدة دین، عرض کردم این را ما نداشتیم. و فی الاثر وعی المومن واجب، آمده بود این در ...

عی فی اخلاق المومنین، حالا دقت بکنید، و انما قلنا ان ذلک لیس واجب فرضا، حالا این که گفتم ایشان می گوید علما، این سعی می کند آن شواهد علما را اقامه بکند.

لاجماع العلما علی ما حکاه ابو عمر ان من وعد بمال، اگر گفت فردا شب به تو یک میلیون تومان می دهم، ما کان لیضرب به مع الغرماء، مثلا فردا ایشان مفلس شد، دولت حکم به تفلیسش کرد، این نباید برود، فلذلک قلنا خوب دقت کردید؟ ایجاب الوفاء به حسن مع المروءه، مردانگی هست، و لا یقضی یا لا یقضی به، در حد الزام نیست. اگر در احد الزام بود، دیروز پرروز توضیحش را دادیم. حد الزام معنایش این است که اگر یک امری واجب بود، ثبوت در ذمه دارد. اگر ثبوت ذمه باید بگوییم با غرماء حساب می کنیم که قائل نیستیم.

و بعد هم می گوید و العرب تمتدح بالوفاء و تذم بالخلف، این هم درست است. الحره اذا وعده وفاء.

بعد هم ایشان وارد بحث اینکه این جزو مکارم اخلاق است که نمی خواهم بخوانم، آقایان مراجعه کنند.

یک مسئله دیگری را ایشان مطرح کرده در ذیل همین مسئله وفاء به وعد، قال مالک، من الان نتوانستم، یعنی مراجعه نکردم، نه اینکه نتوانستم، احتمال می دهم در مدون کبرا باشد، در موطع نباشد، احتمال این را می دهم. دارم، هر دو را دارم مراجعه نکردم. نه مدون را نگاه کردم نه موطع را.

إذا سئل الرجل، خوب دقت کنید، من این را که می خوانم احتمالا این زیربناهایی است برای همین مسئله اعراضی که مرحوم استاد نقل فرمودند.

إذا سئل الرجل عن رجل ان يهب له الهبه فيقول له نعم، گفت مثلا یک میلیون تومان به من هدیه بده، گفت چشم. ثم بدا له الا يفعل، گفت نه نمی خواهم بدهم، بعد بنا شد که ندهد.

فما اری، عرض کردم بیشتر خوانده می شود فما اری، یعنی خدا در رأی من این طور انداخته. فما اری يلزمه، فکر نمی کنم به ذهن نمی آید مثلا این جوری. قال مالک، حالا این فرع روشن شد؟

پس از این می خواهد در بیاورد که استحباب است. حالا فرع دیگر. قال مالک: ولو كان ذلك في قضاء دين؛ می آید می گوید خوب دقت بکنید، می آید می گوید آقای فلانی من به این آقای یک میلیون تومان بدهکارم، خوب تأمل بکنید. شما بیایید این را انجام بدهید، از طرف من به عهده بگیرید. او هم گفت چشم. قضای این دین را شما انجام بدهید، شما این پول را بدهید. طرف گفت چشم. خوب دقت کنید. می گوید اگر گفت چشم دیگر نمی تواند برگردد حتما باید قضاء کند. این دو تا با هم فرق گذاشتند. فرع را دقت کردید؟ اگر گفت شما به من یک میلیون تومان هدیه بدهید، گفت چشم، بعد برگشت گفت نمی خواهم بدهم.

س: اشکال ندارد

ج: گفته اشکال ندارد

اما اگر گفت من به این آقای یک میلیون تومان مدیونم، ببینید سألہ ان يقضيه عنه، ازش خواست، سألت تقاضا کرد، که این دین را از طرف این قضا بکند. فقال نعم، و ثم رجال يشهدون عليه، چون بعد ممکن است بگوئیم مثلا نه باید این ثابت هم بشود حالا غیر از وقوعش خارجا، راهی هم برای اثبات داشتیم.

فما احراه ان يلزمه، مثل احتياط وجوبی آقای خویی. احراه، شایسته است که انجام بدهد. این دو تا را با همدیگر فرق گذاشته است. اگر گفت به من هدیه بده... من می خواهم برایتان روشن بکنم که خیلی از این فروع ریزی که الان ما، در خود مدونه همین طور است. اینها سابقه دارد، اینها از قرن دوم در اسلام مطرح شده است. خیلی هایشان قرن اول مطرح شده است. خیال نکنید مثلاً مسائلی است که زمان ما مطرح می شود.

فما احراه، این ما احراه، افعّل تفضیل است، چقدر شایسته است. کاملاً شایسته است. اینطوری، ما احراه. ما احراه ان يلزمه؛ اگر گفت قضای دین، آن را انجام بده. اذا شهد علیه اثنان؛ درست شد.

پس ابومالک عرض کردم من خیلی چند بار تکرار کردم چون دیگر واضح هم هست، فکر نمی کنم دیگر تکرار بخواهد. دو تا فقه در روایات ما خیلی تأثیر دارد؛ یکی فقه مدینه که از مالک اگر نقل بکنند، یکی هم فقه کوفه که ابو حنیفه مخصوصاً. و کرا را عرض کردم سرش هم چیست؟ چون امام (ع) خودشان در مدینه بودند. این برای جای صدور روایت. تدوین روایات ما هم در کوفه بوده است. پس روایات ما صدورش در مدینه است، تدوینش در کوفه. این دو تا فقه خیلی تأثیرگذار هستند.

س: دو تایشان هم سنی هستند

ج: هر دو سنی هستند.

فما احراه ان يلزمه اذا شهد علیه اثنان؛ این شهد علیه اثنان، این نکته فنی را دقت بکنید، این بر می گردد به مقام اثبات. نه اینکه شهادت تأثیر در حکم دارد. نه شهادت تأثیر در حکم ندارد، شهادت تأثیر در اثبات دارد.

و قال ابو حنیفه و اصحابه، این شد کوفه. و الاوزاعی، عرض کردم اصطلاحاً بین اهل سنت اوزاعی را فقیه شام می دانند. قبرش هم در بیروت است به نظرم. نیست آقای، چیست حرم

اوزاعی می گویند، اصلاً مثل اینکه اسم منطقه و خیابان هم اوزاعی است. قبرشان را نرفتم چون بینم.

والشافعی و سائر الفقهاء ان العدة لا يلزم منها شیء، اگر شما وعده دادید، لازم نیست. خوب دقت کردید؟ هر دو این، این منها که گفت شیء، یعنی چه آنجایی که گفت یک میلیون بده، چه آن جایی که گفت قرض من را اداء بکن، هر دو تایش لازم نمی شود.

ان العدة لا يلزم، من این را چرا می خوانم؟ چون اینها همه قرن دوم است. دقت می کنید؟ که آیا مثلاً اینکه مرحوم آقای خویی می گوید ارتکاز علما، متشرعین چه شده، فقها این همه روایت را دیدند، آیا ممکن است این ذهنیت های فقیهانه و فقهی تأثیرگذار بوده؟

قال ابو حنیفه و الاصحابه و الازواعی و الشافعی و السائر الفقهاء ان العدة، عرض کردم عده اصطلاحش در مصدر دوم باب مثال واوی است. مثل وعد یعد، ۴۰:۰۶ وعد یعد وعدا و عدة، عده مصدر دومش است اصطلاحاً، وصفا و صفتاً.

ان العدة لا يلزمه منها شیء، حالا دلیل، لانها منافع لم یقبضها فی العاریه؛ چون اگر مثل منافی است که در باب عاریه است. مثلاً شما می خواهید بروید سفر، خانه تان را به یک کسی عاریه می دهید. عاریه عرض کردیم یک نوع عقدی است که تأثیرش نقل انتفاع است. اگر نقل عین باشد، اسمش بیع است. اگر نقل منافع باشد اسمش اجاره است. اگر نقل انتفاع باشد اسمش عاریه است.

عرض کردم فرقی این است که اگر چیزی که در شیء هست فی نفسه نگاه بکنیم، می شود منافع، مثل سکنای خانه. اگر حق شما در به کار، استفاده از سکنی، آن حق، این اسمش انتفاع است. شما در اجاره منافع را به شخص منتقل می کنید، در عاریه حق انتفاع را به شخص، و الا هم خانه مال شماست، هم منافع خانه مال شماست. در عاریه منافع هم ملک شماست، حق انتفاع را منتقل می کنید. خوب دقت کردید؟ در عاریه شما حق انتفاع را می دهید. یعنی می توانید انتفاع کنید. حالا شما دادید یک روز هم رفت توی خانه نشست، برگشت گفت آقا نمی خواهیم، اصلاً سفر هم بروم نمی خواهم شما بنشینید. سوال، ببینید شبیه وعد شد؟ چطور گفت می خواهم بروم سفر دو ماهه، خانه را به این آقا، پس معلوم شد یواش یواش زمینه های آن ارتکاز و اینها دارد از کجا در می آید. ابو حنیفه می گوید این عده شبیه عاریه است. در عاریه منافع را هنوز اقباض نکرده، بله، اگر منافع را اقباض کرد، یعنی اگر یک ماه نشست، دیگر ضمان هم نیست، نمی تواند بگوید تو یک ماه نشستی، عاریه به او داده است. اما چون حق انتفاع است، لانها منافع لم یقبضها فی العاریه، اگر مثل عاریه، عاریه مگر وعد نیست، این هم وعد است، می گوید آقا یک ماه توی این خانه بنشین. می گوید می تواند برگردد. می تواند در عاریه برگردد. چون منافی است که هنوز این قبض نکرده است.

لانها طارئة، این منافع یک ماه طول می کشد. و فی غیر العاریه هی اشخاص و اعیان موهوبه، اگر عاریه نباشد، مثلاً فرض کنید می گوید ده تومان می خواهم به شما بدهم. این هبه است، لم تقبض فلصاحبها الرجوع فیها؛ پس نکته را نمی دانم روشن شد برایتان؟

پس وعد را انداخت در بحث عاریه و هبه.

س: که چه را ثابت کند؟

ج: که این وفاء به آن واجب نیست.

چطور من اگر این کتاب را به شما هدیه دادم می توانم برگردم، نیست؟ وعد هم می توانم برگردم، پس وفاء به آن...

یا عاریه است که لم تقبض، یا به اصطلاح چون طارئه است به اصطلاح، یا هبه است. روشن شد؟ یعنی در حقیقت حالا می خواهم این ذهنیت شما را ببرم، آن یکی خب وسطش ذمه بود آن مثالی که عرض کردیم. اینجا از ابو حنیفه و اینها نقل کردیم، عده را برده به مسئله عاریه یا برده به مسئله هبه.

ولکن و فی البخاری، این عرض کردم یک نکته ای دارد، دیگر وقت گذشت دیگر حالا چهارشنبه است. من عرض کردم بخاری خیلی از جاها چون بخاری امام اهل حدیث است، ابو حنیفه هم امام اهل رأی است. عقیده گرای صرف به قول خودشان. اهل قیاس است. بخاری با ابو حنیفه بالخصوص خیلی بد است. و خیلی از عناوین ابوابی که در بخاری است ضد ابو حنیفه است. نوشتند خود شرح بخاری نوشتند که اراد الرد علی ابو حنیفه.

س: کدامشان ۹:۴۴

ج: قطعاً ابو حنیفه دیگر. ابو حنیفه ۱۵۰ بود، این ۲۵۶ است. ابو حنیفه ۱۵۰ است وفاتش، معاصر امام صادق (ع) است ابو حنیفه. حتی گفته شده عمرش هم مثل امام (ع) است.

علی ای حال دقت کنید این البته اینجا ایشان اشاره می کند، اما جاهای دیگر هم نوشتند. ادعا شده که بخاری قائل به حرمت خلف وعد است. خوب دقت کردید؟

یواش یواش می خواهیم قول به حرمت... یعنی بخاری که محدث است مثل همین آقای خوبی که فرمودند روایات زیاد است. با نظر به روایات نرفتند راه فقهی و قیاس و عاریه و هبه، عنوان باب بخاری این است: و اذکرفی الکتاب اسماعیل انه کان صادق الوعد. بعد گفته و قضی ابن اشوع بالوعد و ذکر ذلک عن سمرة بن جندب. قال البخاری ورأیت اسحاق بن ابراهیم، این اسحاق بن اصطلاح ابراهیم کوفی، یحتج بحديث ابن اشوع. تمایل دارد به اینکه قضاء به وعد واجب است.

این یک مقدار از کلمات عامه فردا بقیه اش انشاء الله. و تحقیق نهایی بینیم این را ارجاع به کجا بدهیم، این را چه کار کردند روایت قضاء به وعد را، روشن شد؟ تا بعد انشاء الله تعالی و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين